

DSR

۹۰

/ت۲

۵۸

۱۳۹۹

همایش ملی تاریخ نگاری در ایران و اسلام (نخستین: ۱۳۹۹: بیرجند)

همایش ملی تاریخ نگاری در ایران و اسلام : تاریخ نگاری ایران از صفویه تا پایان قاجاریه ۲۸
بهمن ماه ۱۳۹۹ دانشگاه بیرجند/ به اهتمام شیرزاد خزائی- بیرجند: دانشگاه بیرجند؛ انجمن ایرانی
تاریخ، ۱۳۹۹.

۵۹۸ ص: جدول، نمودار، عکس.

کتابنامه بصورت زیرنویس.

۱. تاریخ نگاری - ایران - کنگره ها .۲. تاریخ نگاری - ایران - مقاله ها و خطابه ها ۳. تاریخ
نویسی - ایران - کنگره ها .۴. تاریخ نویسی - ایران - مقاله ها و خطابه ها . الف. خزائی، شیرزاد،
گردآورنده. ب. عنوان.

۹۹-۱۷۸۰

کتابخانه مرکزی و مرکز نشر دانشگاه بیرجند

اهمیت مرآت الادوار و مرقات الاخبار مصلح الدین محمد لاری برای تاریخ میانه ایران ۲۴۱
مجتبی خلیفه

رساله رصدخانه مراغه؛ اثری بدیع در حوزه تاریخ نگاری علم در ایران ۲۴۹
امیر دهقان نژاد، فضل الله فولادی

عالم آرای عباسی؛ تاریخ نگری و تاریخ نگاری متفاوت دوره صفوی ۲۶۱
محمد رضایی

در آمدی بر روش و بینش تاریخی ملامحمدشریف قاضی در زبده التواریخ سنندجی ۲۷۵
برومند سورنی

بینش و روش در تاریخ نگاری مستوره اردلان ۲۸۶
مسعود سهیلی

رد پادری، نمونه‌ای از ردیه‌نویسی در دوره قاجار ۳۰۴
راضیه سیروسی

تاثیر سفرنامه و روزنامه نویسی در تحول تاریخ نگاری عصر قاجار ۳۱۵
سحر صفری

ویژگی‌ها و مشخصه‌های تاریخ نگاری دوره زندیه؛ با تکیه بر تاریخ گیتی‌گشا ۳۲۵
باقرعلی عادل‌فر، امیرحسین حاتمی، فاطمه رحیمی

نگاهی به تاریخ نگاری محلی در دوره صفوی؛ مطالعه موردی تاریخ نگاری ملاشیخعلی گیلانی در کتاب تاریخ
مازندران ۳۴۲
مریم عزیزیان

تحول تاریخ نگاری سنتی و پیدایش تاریخ نگاری جدید با تأکید بر تاریخ نگاری اجتماعی در عصر قاجار
(۱۳۴۴-۱۲۱۰هـ.ق/۱۹۲۶-۱۷۹۶م) ۳۶۰

نگاهی به تاریخ نگاری محلی در دوره صفوی؛ مطالعه موردی تاریخ نگاری ملا شیخ علی گیلانی در

کتاب تاریخ مازندران

مریم عزیزیان^۱

مقدمه

تاریخ نویسی محلی از بارزترین منابع تاریخ ایران و از اشکال و گونه‌های مهم تاریخ نگاری ایرانی- اسلامی به شمار می‌رود. تواریخ محلی ایران ضمن اینکه از تنوع فراوانی برخوردارند، در کنار تواریخ عمومی و دودمانی- سلسله‌ای، آثار تاریخ نویسی ایرانی را شکل می‌دهند. این نحله از تاریخ نگاری، حوزه نگاهش را به یک محدوده جغرافیایی خاصی معطوف کرده و یک شهر یا یک ناحیه را مورد مطالعه قرار می‌دهد. کتاب‌هایی چون تاریخ قم، تاریخ بیهق، تاریخ نیشابور و جز آن میراث ماندگار این نوع تاریخ نگاری هستند. پیشینه نگارش تواریخ محلی در ایران به سده‌های نخستین دوران اسلامی بر می‌گردد. در دوره‌های بعد نیز نگارش تواریخ محلی تداوم یافت. در اغلب تواریخ محلی ایران، پدیده‌ها و حوادث سیاسی با محوریت سلسله‌های محلی با جغرافیا، قوم‌شناسی، مردم‌شناسی، رجال، بناها و مسائل و اوضاع اقتصادی و فرهنگ به معنای عام پیوند خورده است. به همین اعتبار، این گونه تاریخ نویسی‌ها منبع ارزشمندی برای آگاهی از زندگی توده‌های مردمی، تشکیلات اداری، اوضاع کشاورزی و اقتصادی (نظام مالیاتی، نظام زمینداری، شیوه آبیاری، خراج، دادوستد، شیوه تولید) و اوضاع اجتماعی و فرهنگی (طبقات اجتماعی، آداب و رسوم، مذهب، اقوام و ایلات و...) به شمار می‌روند. از اینرو با توجه به اهمیت این موضوع، پژوهش حاضر قصد دارد به روش

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد maryamazian@um.ac.ir

توصیفی-تحلیلی، تاریخ نگاری شیخعلی گیلانی در کتاب تاریخ مازندران را مورد بررسی و مطالعه قرار داده و به این سوال پاسخ دهد که در این کتاب، مولف به چه موضوعاتی پرداخته و بینش تاریخ نگاری وی بر چه مولفه هایی استوار است؟ تاریخ مازندران اثر ملاشیخعلی گیلانی، تاریخی به زبان فارسی است که در سال ۱۰۴۴ قمری در دوره صفویه تدوین شده است.

تا کنون هیچ تحقیق مستقلی درباره‌ی «تاریخ نگاری شیخعلی گیلانی در کتاب تاریخ مازندران» انجام نشده است. تحقیقاتی متعددی درباره تاریخ نگاری عهد صفویه و همچنین تاریخ نگاری محلی ایران صورت گرفته است، اما تا کنون پژوهش مستقلی در مورد این موضوع صورت نگرفته است؛ از این رو این مقاله به بررسی تاریخ نگاری شیخعلی گیلانی در کتاب تاریخ مازندران اختصاص می‌یابد. نگارنده، برای پاسخ به پرسش‌های مطرح شده، در این مقاله پس از پرداختن به تعاریف مفاهیم تاریخ محلی و تاریخ نگاری محلی، تاریخ نگاری محلی مازندران، زندگی و زمانه ملا شیخعلی گیلانی، ساختار کتاب تاریخ مازندران، به تقسیم‌بندی موضوعات کتاب در سه عنوان جغرافیایی، اجتماعی و فرهنگی و نیز اقتصادی پرداخته است. و پس از آن مولفه های تاریخ نگاری گیلانی را در سه مبحث بینش ایرانگرایی یا ملی: بینش شیعی و همدلی با حکومت صفوی مورد مطالعه قرار داده است.

تعاریف مفاهیم تاریخ محلی و تاریخ نگاری محلی

«تاریخ محلی» را بایستی یک اصطلاح جدید دانست که در مطالعات تاریخی معاصر مطرح شده است. اما چون تعریف کاملاً مشخص و ممتازی از آن نشده، باید موضوع آن را به درازای موضوعات تاریخی دانست. چرا که هر تاریخی در یک بعد جزئی‌تر مکانی نسبت به بعدگسترده‌ی مکانی یک نوع تاریخ محلی محسوب می‌شود. به عنوان مثال تاریخ ایران در کل تاریخ جهان به عنوان تاریخی محلی و بومی محسوب می‌شود. حال تاریخ تحولات مازندران در ارتباط با تاریخ کل ایران (تاریخ ملی ایران) به نوعی تاریخ بومی و محلی به حساب می‌آید. لذا بایستی بررسی تحولات انسانی و محیطی یک ناحیه‌ی محدود را در برابر یک محدوده‌ی وسیع سرزمینی به نوعی تاریخ محلی فرض کرد. اگر چنین است، از گذشته‌های دور، این معنا موضوع بسیاری از کتب تاریخی بوده است (شبان، ۱۳۹۱: ۵۴-۵۵).

تاریخ نگاری محلی، در زبان فارسی از آن به تعبیری مانند «تواریخ بلدان»، «تواریخ شهرها و ولایت‌ها» و «تواریخ خصوصی» (در برابر تاریخ‌های عمومی) نیز یاد می‌شود (قنوت، ۱۳۸۸: ۴). تاریخ به‌طور کلی بررسی یک موضوع انسانی در یک محیط جغرافیایی در یک پروسه‌ی زمانی است. حال اگر این محیط جغرافیایی در محدوده‌ی کوچکی باشد و در قالب یک روستا، محله، شهر، یا ایالت تعریف شود، می‌توان آن را تاریخ محلی دانست. هرگونه

مطالعه بر سر یک موضوع انسانی اعم از مسائل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی در یک منطقه‌ی محدود روستایی، شهری، ایالتی می‌تواند موضوع کار تاریخ نگاری محلی باشد (شبانه، ۱۳۹۱: ۵۵).

در برخی از سبک های تاریخ نگاری محلی، نگاه مورخ بیشتر بر عنصر «زمان» دوخته شده است. او حوادث و اتفاقات محدود به یک شهر / منطقه را در سیر زمان بازسازی و بازگویی می‌کند. به عنوان مثال در نگارش تاریخ اصفهان مورخان محلی در هر دوره‌ای سعی کرده‌اند بنا بر دیدگاه‌های خود به بررسی تاریخ این شهر از آغاز (قبل از اسلام) تا بعد از اسلام بپردازند، افسانه سازی ها، رویدادها و نقش مردم این شهر در این وقایع، شکل گیری محلات شهر و سرانجام ورود اسلام به اصفهان و تجدید حیات و تبدیل شدن آن به یکی از مهمترین شهرهای جهان اسلام و را شرح دهند. آثاری مانند فارس‌نامه ناصری، حدیقه ناصری، تاریخ کرمان و نزهت‌الاکابر خورموجی که در بررسی یک شهر یا ناحیه، قرون گذشته را درنور دیده و از ابتدای روشنای تاریخ، سرگذشت شهر را منعکس کرده‌اند، به واقع نگاهی در طول داشته‌اند. هنر مورخان محلی در این است که با بررسی منابع و کتب پراکنده توانسته‌اند، «گاه شماری» از حوادث و حکام شهر را از آغاز تا زمان خویش تنظیم نمایند (رجائی و نورائی، ۱۳۹۰: ۵۳).

تواریخ محلی برخلاف تواریخ عمومی و سلسله ای که عمدتاً کلیاتی درباره سیاست و جنگ را در بر می‌گیرد، به لحاظ ماهیت و سرشت این‌گونه تاریخ نویسی‌ها، حاوی جزئیاتی ارزنده از اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی هستند. همچنین تواریخ محلی بهترین و مهمترین مرجع درباره سلسله‌ها و حکومت‌های محلی و بومی و رابطه آنها با حکومت‌های مرکزی به شمار می‌روند. مطالعه تواریخ عمومی و سلسله‌ای نشان می‌دهد که محوریت در این گونه تاریخ نویسی‌ها با تاریخ سیاسی است، اما تواریخ محلی از این قاعده مستثنی هستند و به تاریخ اجتماعی توجه کرده‌اند و از این رو حایز اهمیت فراوان هستند. تواریخ محلی البته ویژگی‌های ارزنده دیگری نیز دارند و آن توجه غالب آنها به جغرافیا به عنوان بستر و زمینه حوادث و رویدادهای سیاسی و انسانی و نیز پرداختن آنها به شهرها و محلات و بازار و زندگی شهری و در کل جنبه‌های درونی و بیرونی شهرهاست و از این نظر می‌توان آنها را نوعی شهرنامه یا شهر شناسی نیز خواند (قدیمی قیداری، ۱۳۸۸: ۱۱۶).

به‌طور مشخص تاریخ نگاری محلی به ثبت و ضبط وقایع تاریخی در محدوده یک محل (شهر-ایالت-ناحیه) اطلاق می‌گردد. آنچنانکه ذیل تاریخ ملی (کشور) قرار گیرد. بدون شک وجه اصلی و مشخصه تاریخ محلی، پیوند آن با یک عرصه جغرافیایی محدود و مشخص است. عناصر سیاسی، فرهنگی، اجتماعی یا اقتصادی در تعیین و تشخیص آن دارای تقدم نیستند و همگی مؤخر بر عامل جغرافیایی واقع می‌شوند. این در حالی است که در تواریخ (کشوری) عناصر غیر جغرافیایی گاه با آن موازی و گاه مقدم بر آن می‌گردند. پس از عامل تعیین کننده واحد جغرافیایی، آنچه تاریخ محلی را دارای موجودیت می‌سازد نسبت آن با تاریخ ملی است. تاریخ محلی به عنوان جزئی از تاریخ ملی اساساً به مانند امر جزئی معنا و مفهوم و موقعیت خود را از امر کلی می‌گیرد (خیراندیش، ۱۳۸۰: ۳).

گذری به تاریخ نگاری محلی مازندران

پیش از بررسی تاریخ نگاری محلی این منطقه لازم است کلیاتی درباره تاریخ این منطقه گفته آید. حاشیه جنوبی دریای مازندران و رشته کوه مشرف بر آن دارای چهره جغرافیایی ممتازی است که علاوه بر کوهستان بلند، باریکه ساحلی و دریا، باران فراوان، جنگل و سرسبزی فوق العاده آن را از دیگر مناطق فلات ایران که خشک کم باران است متمایز می سازد. مناطق ساحلی این دریای بسته (دریاچه) کمتر بوسیله دریانوردی با یکدیگر مرتبط بوده اند. این از آن رو بوده که معمولا اقوامی که در اطراف این دریا می نشستند با یکدیگر پیوندی نداشته اند. بخصوص آنکه نیمه شمالی سواحل این دریا معمولا به وسیله اقوام مهارجر و مهاجم دست به دست می شده است. پس از آریایی ها که از دو سوی این دریا به فلات ایران وارد شدند، اقوام دیگر در این زمینه توفیقی نداشتند. سکاها، هون ها، خزرها، ترک ها، مغول ها و روس ها هریک در دوره ای، تهاجمی را به نیمه جنوبی این دریا داشته اند. اما در دربند قفقاز (سمت غرب) یا استحکامات داهستان (سمت شرق) به وسیله ایرانی ها متوقف شده اند. تهاجمات از سمت دریا نیز چیزی بیش از راهزنی نتوانسته است باشد. بدین جهت است که سرزمینی مانند گیلان را همواره دار المرز می نامیده اند و علیرغم کوهستان های بلند البرز، پیوندهای آن با درون فلات ایران همواره مستحکم بوده است. بدین جهت از نظر حفظ و تداوم سنن ایرانی نواحی جنوبی دریای مازندران موقعیت خاصی دارد. پیوندهای تاریخی آن نیز با نواحی کوهستانی اطراف خویش حتی دامنه های جنوبی آن تا حدی است که از فروع تاریخ محلی آن تاریخ دیلم، تاریخ اسماعیلیان، تاریخ دربند قفقاز و تاریخ داهستان و جرجان بوده است. اما سیر تاریخ نگاری محلی آن همواره رو به تغرید بوده است. تراخ دربند قفقاز و داهستان و جرجان از آن منفک و به ترتیب به تاریخ آذربایجان و خراسان منضم شده اند. تواریخ محلی آن از سوی دیگر کمتر تمامی عرصه جغرافیایی آن را دربر می گرفته است و همواره محدوده ای خاصی از آن قلمرو را مدنظر داشته است. مثلا به صورت تاریخ رویان، تاریخ گیلان، تاریخ طبرستان و نظایر آن جلوه گر می شود. «خیراندیش، ۱۳۸۰: ۲۵».

برای تاریخ حاشیه جنوبی دریای مازندران قبل از هر چیز اسطوره و باستان شناسی سخنان بسیار دارند. اساطیر ایرانی دربردارنده مباحثی مربوط به مازندران است که تاکنون رمز آمیزی آنها در عرصه تحقیق و تفسیر به درستی روشن نشده اند. نیز تحقیقات باستان شناسی دوردست های تاریک و روشنی را که کمتر از حد نام چند قوم بیشتر می شود به ما عرضه کرده است. باین حال این عصر اسطوره ای باستانی علیرغم گذشت قرون و اعصار و فراز و فرود وقایع بیشمار گویی بی واسطه به زمان حال می پیوندند. و تاریخ میانه و جدید این صفحات در طول یکدیگر نیستند و در عرض هم واقع شده اند. بدین جهت است که از ضروریات تاریخ نگاری شمال ایران تحقیقات مردم شناسی است. فرهنگ غنی زندگی مردمان سواحل دریای مازندران در نوع خود کم نظیر به نظر می رسد (خیراندیش، ۱۳۸۰: ۲۵).

برای سواحل جنوبی دریای مازندران پیش از اسلام کتاب مشهور نامه تنسر نکات اندک اما مهمی دارد. متون دوره اسلامی نیز در تعبیر و تفسیر اشارات این کتاب به کار می آیند. در همان حال باید توجه داشت که این صفحات

به اضافه سواحل دو سوی دریای مازندران جزو پادوگسبان شمال (پاختر) بوده است. از نام‌آوران این عرصه برای مدتی بهرام چوبین و بطور کلی خاندان مهران بوده‌اند که متأسفانه ابعاد و جوانب حضور این خاندان در شمال ایران به درستی روشن نشده است. اما بدون شک در صورت پرداخت بدان، فصل پرنکته‌ای را به خود اختصاص خواهد داد. سری در مسائل مربوط به خاندان‌های کهن گیلان و مازندران بعد از اسلام نشان می‌دهد که قلمرو آنان تا چه اندازه گسترده بوده است. آنان معمولاً تحت عنوان دیلمی سراسر کوهستان‌های البرز تا آذربایجان را در تصرف خویش داشته‌اند. احمد کسروی در کتاب شهر یاران گمنام با بهره‌گیری از متون تاریخ عمومی اسلامی تا حدودی تاریخ گسترده آنان را در قالب نوعی تاریخ محلی بازسازی و شناسایی کرده است. خاندان‌هایی چون سالاریان، باوندیان، گاوبارگان، پادوگسبانان، شدادیان، روادیان، کنگریان و مانند آنها جزئی از فهرست بلندی را تشکیل می‌دهند که تاکنون درباره چگونگی ارتباط یا تبدیل آنها به حکومت‌های محلی دیلمی و کرد و جز آن تحقیقی صورت نگرفته است (خیر اندیش، ۱۳۸۰: ۲۵-۲۶).

تاریخ نگاری محلی مازندران در تاریخ نگاری ایرانی، در کنار تاریخ نگاری‌های محلی ایالتها و شهرهایی نظیر سیستان، بیهق، اصفهان، یزد، قم، کرمان، بخارا و... صورت تکوین یافت. پیشینه تاریخ نگاری محلی به قرن هفتم هجری می‌رسد. کهن‌ترین تاریخ درباره ایالات شمالی ایران در دوره اسلامی متعلق به محمد بن اسفندیار است. تاریخ طبرستان ابن اسفندیار در سال ۶۱۳ ق تألیف شد و در بردارنده تاریخ این سامان از کهن‌ترین ایام تا زمان فوت نویسنده است. کتاب ابن اسفندیار را باید شروعی پربرکت برای تاریخ نگاری شمال ایران دانست. ابن اسفندیار در ارائه تاریخچه‌ای کامل برای طبرستان از عهد قدیم موفق بود. دستیابی مردم این روزگار به متن نامه تنسر نیز مرهون همین شخص است (خیر اندیش، ۱۳۸۰: ۲۶). نویسنده گمنامی ذیلی هم تا سال ۷۵۰ هـ بر آن افزوده است. تاریخ صفحات جنوبی دریای مازندان باید از یک‌سو اخبار اسماعیلیان در اواسط قرن هفتم و نیز اخبار دوره الجایتو را مدنظر قرار داد تا آنکه به کتاب تاریخ‌رویان نوشته اولیاء الله آملی در سال ۷۶۳ هـ برسیم. این زمان که قرن هشتم است گیلان از نظر تأثیرگذاری بر تاریخ ایران به دلیل برخاستن چند صوفی بزرگ-یعنی شیخ زاهد، شیخ خلیفه و شیخ صفی-قابل توجه است اما متأسفانه چندان مورد توجه محققان قرار نگرفته است. سراسر نیمه شمالی ایران نیز از خراسان تا آذربایجان در دست فرمانروایان محلی بود. تا آنکه تیمور صفحات شمال ایران را در تعقیب مرعشیان درنوردید. خاندان مرعشی و حکومتشان در این نواحی قبل از هر چیز گویای تحول از خاندان‌های مبتنی بر تبار ایرانی به اسلامی بود و این حکایت از تأثیر عمیق تشیع در صفحات شمال ایران دارد. در قرن نهم هجری از این خاندان سید ظهیر الدین پسر سید نصیر الدین مرعشی کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران و نیز کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان را نوشت. سلسله حوادث تاریخی آن نواحی بدین ترتیب تا نیمه دوم قرن نهم کامل شد که دنباله آن را تا اتصال به روزگار صفویان باید در احوال فرزندان شیخ حیدر صفوی و رابطه ملوک گیلان با آنان دید. به طور کلی تاریخ گیلان طهیرالدین مرعشی وقایع تاریخ این منطقه را تا سال ۸۹۴ هـ ادامه می‌دهد و به کارکیا مردان میرزا علی بن

سلطان محمد اهدا می کند. علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاهیجی هم تاریخ‌های خود را درباره آل کیا در محرم سال ۹۲۱ ق شروع کرد و در صفر سال ۹۲۲ ق به پایان برد. وقایع آن سالهای ۸۸۰ ق تا ۹۲۰ ق را زیر پوشش دارد. او این کتاب را به دستور سلطان احمد خان حاکم گیلان نوشت. شایان ذکر است که برای خاندان مرعشی در شرایطی که صفویان آنان را پراکنده ساخته بودند در قرن یازدهم به وسیله میر تیمور مرعشی کتابی تحت عنوان تاریخ خاندان مرعشی پدید آمد. برای گیلان عصر صفوی همچنین اسناد و مکاتبات مربوط به خان احمد گیلانی و نیز تاریخ خانی نوشته علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاهیجی (برای اوایلی تاریخ صفویه) و تاریخ گیلان عبد الفتاح فومنی که در حقیقت دنباله تاریخ خانی می‌تواند به حساب آید مفید است (نک به: خیراندیش، ۱۳۸۰: ۲۶ و نیز آژند، ۴۸-۵۱). پس از این کتاب می‌توان به تاریخ مازندران شیخعلی گیلانی اشاره کرد که متأسفانه مورد توجه محققان تاریخ نگاری محلی قرار نگرفته و آنان در ذیل تاریخنگاری محلی ایران از این کتاب یاد نمی‌کنند.

زندگی و زمانه ملا شیخعلی گیلانی مولف کتاب

یکی از مشکلات مهم که نقد تاریخ نگاری تاریخ ایران دوره میانه با آن مواجه است، کمبود اطلاعات درباره مورخان و واقعه نگاران است. برخلاف شخصیت‌ها و مؤلفان آثار مذهبی و فکری که در منابعی چون «رجال» و یا «وفیات» آثار و زندگی آنان ثبت شده است و یا شعرا که زندگی و آثارشان در تذکره‌ها با ذکر نمونه به جای مانده است؛ اطلاعات درباره مورخان، نحوه زندگی و شخصیت اجتماعی آنان بسیار اندک است. دوران صفویه نیز از این امر مستثنی نیست. شرح احوال مورخان این دوره، با اینکه بسیاری از اهل دیوان بوده‌اند، به مانند دیگر اقدار مطرح آن روزگار وضوح نیافته است. اگرچه با بهره‌گیری از منابع متعدد و متنوع تاریخ نگاری و غیر تاریخ نگاری به شناخت حال و هوای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی روزگار آنان می‌توان نزدیک شد، ولی از این راه به خوبی نمی‌توان به اصلیت خاندان و ویژگی‌های شخصیت و منزلت اجتماعی و فرهنگی آنان جهت شناخت و ترسیم بینش آنان نسبت به رویدادهای گذشته و حال روزگارشان پی برد. از اینرو است که شناخت اندک و موجز مجموعه زندگی و شخصیت مورخان، ن‌قد آثارشان را با دشواری مواجه می‌سازد. چنانکه درباره ملا شیخعلی مولف تاریخ مازندران نیز چنین است. و اطلاعات اندکی درباره او با توجه به کتابش به دست آمد، چنین است.

ملا شیخعلی در سال ۹۶۹ ق در مازندران به دنیا آمد. چرا که خود وی آورده است که در سال ۱۰۴۴ ق «سنین عمرش از حدود سبعین پنج شش مرحله دیگر نیز طی شده بود»، یعنی زمانی که ۷۵ سال داشت به فکر تاریخ‌نویسی افتاد. (گیلانی، ۱۳۵۲: ۴). اگر او را در این تاریخ هفتاد و پنج ساله بدانیم، در سال ۱۰۰۶ قمری که آخرین سران و امیران محلی مازندران از میان رفته‌اند، او سی و هفت سال داشته و ناظر وقایع بسیاری بوده است که با آمدن فرهاد خان قراملو - وکیل شاه عباس - به خاک مازندران جریان این وقایع شروع شد و به دست خود او به پایان رسید.

خود شیخعلی فردی صاحب کمالات بوده و بیشتر اوقات را بنا بر سخن خودش « صرف مطالعه مؤلفات غربیه و منشآت عجیبه می شد^۱» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۴). کتاب را به درخواست خواجه محمد علی اشرفی المازندرانی می نویسد که از او خاسته بود، کتابی در جهت آگاهی از «کیفیت احوال سلاطین معدلت آئین مازندران و ملوک نیکوسلوک استندار و سایر بلوک طبرستان^۲» بنویسد (گیلانی، ۱۳۵۲: ۵). لازم به ذکر است که تاریخ مازندران ملا شیخعلی گیلانی در ایامی نوشته شده است که از سلسله‌های سلاطین محلی قدیمی مانند: باوندیان، اسپهبدان، استنداران، کیائیان و سادات مرعشی و خاندانهائی مثل: دیوان، رئیسان، خانان، میران، بنه‌داران و سادات مرتضوی کسی بر سر کار نبوده است. شاه عباس آنان را یکی پس از دیگری از میان برداشت، در سال ۱۰۴۴ که مؤلف دست بکار نوشتن این کتاب شد مدتی بود که ولایات دارالمرز یعنی گیلان و مازندران و گرگان جزء حکومت مرکزی شده بودند. اگر ملا شیخعلی چنین کتابی را نمی‌نوشت، قطعاً بسیاری از سوانح و رویدادها که در این کتاب ضبط شده است، به دست ما نمی‌رسید و یک دوره تاریک کوتاهی در تاریخ مازندران به وجود می‌آمد.

منوچهر ستوده، مصحح کتاب بیان می‌دارد که از سلاطین سلسله‌های قدیم که تا زمان شاه عباس برجای بودند، بازماندگان ملک کیومرث بن بیستون بن گسته‌م بن زیار است که آخرین ایشان ملک بهمن لارجانی بود که در سال ۱۰۰۲ به دستور شاه عباس به دست ورثه ملک حسین لواسانی به قتل رسید، پسرش ملک کیخسرو، در سن هفده سالگی، با خزائن پدر، در قلعه دشمنکور لارجان جای داشت و چون نیروی مخالفت در خود ندید، به خدمت شاه عباس رفت و بدین ترتیب قلعه دشمنکور و خاک لارجان به ضبط دیوان شاهی درآمد. دیگر ملک جهانگیر - حاکم کجور - بود که به قلعه ماران کجور پناه جست. قزلباشان قلعه را به توپ بستند. او به ناچار فرار کرد، در جنگلهای آن نواحی او را گرفتند و به خدمت شاه عباس بردند. دیگر آقا الوند دیو بود که پشت به قلعه اولاد سواته کوه داده بود. پس از محاصره، عالم را بر خود تنگ دید، قلعه را به کسان خود سپرد و به بارگاه شاه عباس شتافت. او را با عیال و اولادش به فارس فرستادند. شاه عباس هریک از سران خاندانهای قدیمی را نیز به نوعی از میان برداشت، تا اینکه در سال ۱۰۰۶ که سال یازدهم سلطنتش بود، در تمام دارالمرز منازعی و مخلی و محرکی و مفسدی باقی نماند. و در حقیقت مازندران و نور و کجور و گیلان صافی و مستخلص گردید (ص ۱۱-۱۳ و برای اطلاعات بیشتر نک به: رازنهان و نعیمی، ۱۳۹۴: ۲۲۱-۲۴۴)

شایان ذکر است که در سال ۱۰۰۶ قمری که آخرین سران و امیران محلی مازندران از میان رفته‌اند، شیخعلی گیلانی سی و هفت سال داشته و خود شاهد و ناظر وقایع بسیاری بوده است که با آمدن فرهاد خان قراملو - وکیل شاه عباس - به خاک مازندران جریان این وقایع شروع شد و به دست خود او به پایان رسید. خود ملا شیخعلی نیز با بزرگان نشست و برخاست می‌کرده است. چنانکه با ملاحظه همین کتاب می‌توان به این نکته پی برد الوند سلطان - برادر فرهاد خان قراملو - هیچگاه او را از خود جدا نمی‌کرده (گیلانی، ۱۳۵۲: ۹۷) و با سید مظفر مرتضی - از سادات مرتضوی - که

۱. شیخعلی گیلانی، تاریخ مازندران، صفحه: ۴، بنیاد فرهنگ ایران، تهران - ایران، ۱۳۵۲ ه.ش.

۲. شیخعلی گیلانی، تاریخ مازندران، صفحه: ۵، بنیاد فرهنگ ایران، تهران - ایران، ۱۳۵۲ ه.ش.

چند بلوک مازندران را مالک بوده، سروسری داشته است (گیلانی، ۱۳۵۲: ۹۱). بنابراین این مناصب و ارتباطات در تاریخ نگاری وی تاثیر گذاشته است.

ساختار کتاب تاریخ مازندران شیخعلی گیلانی

ملا شیخعلی گیلانی نویسنده کتاب تاریخ مازندران، این کتاب را در سال ۱۰۴۴ هجری قمری، در زمان صفویان، نوشت. زمانی که شاه عباس کبیر توانست به روش‌های گوناگون طبرستان، جرجان و گیلان را فتح کند و در این دوره کتاب ملا شیخعلی بسیار اهمیت یافته زیرا در صورتی که چنین کتابی نوشته نمی‌شد، دوره‌ای از تاریخ ولایات دارالمرز در تاریکی باقی می‌ماند. نثر تاریخ مازندران ساده و بی‌پیرایه است و برای پسر خواجه محمد علی اشرفی مازندرانی که «مستجمع انواع کمالات نفسانی» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۵) بوده، نوشته شده است. مؤلف سعی کرده است که اثرش «مطولی ممل و مختصری محل» نباشد (گیلانی، ۱۳۵۲: ۵) نویسنده در این کتاب گاهی به ذکر منابع خود پرداخته است چنانکه به تاریخ محمد بن حسن الاسفندیار لارجانی اشاره می‌کند (گیلانی، ۱۳۵۲: ۳۰).

عبدالرسول خیراندیش، در طبقه بندی که از تواریخ محلی ارائه می‌دهد تاریخ های محلی به ده دسته، تقسیم می‌کند که عبارتند از: تواریخ محلی منفرد، تواریخ محلی طبقاتی، تواریخ محلی موضوعی، تواریخ محلی مبسوط، تواریخ محلی و جغرافیایی تاریخی، تواریخ محلی و انساب، تواریخ محلی و علم حدیث، تواریخ محلی و مزارنویسی، تواریخ محلی و امور وقفی و دیوانی، تواریخ محلی و تواریخ ایلی (خیر اندیش، ۱۳۸۰: ۳-۹). در این میان می‌توان تاریخ مازندران را جز تواریخ محلی موضوعی قرار داد چرا که ضمن رعایت محدوده جغرافیایی تاریخ محلی، به مبحثی خاص مانند یک خاندان، یک واقعه یا شورش و انقلاب یا برهه‌ای خاص از زمان اختصاص دارند (خیر اندیش، ۱۳۸۰: ۳). لازم به ذکر است که شیخعلی گیلانی به خاندان های مختلفی پرداخته است.

منوچهر ستوده، مصحح کتاب به این نکته اشاره کرده است که شیخعلی گیلانی در تنظیم مطالب فصول اولیه کتاب، گاهی نگاهی به حیب السیر می‌کرده است. اما خود ادعا کرده که «آنچه در خاطر بود مرقوم نموده» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۵). همچنین مصحح کتاب، بر این نکته اذعان داشته است که بر اثر همین اتکاء به حافظه است که اشتباهاتی در مطالب اواسط کتاب در مورد نامهای سلاطین و سالهای حکمرانی ایشان پیدا شده است که به برخی از آنان در قسمت «تعلیقات و تصحیحات» اشاره کرده است. با اینهمه در این کتاب شرح رویدادهائی آمده است که در هیچیک از کتب تاریخی این دوره نیست. که ارزش کتاب را چند برابر کرده است.

در تاریخ مازندران در فصل اول نویسنده مطالبی درباره خلقت عالم و آدم، و نیز به طور مختصر درباره عدد و مدت فرمانروایی سلاطین ایران که قبل از بعثت پیامبر اسلام (ص) و بعضی که بعد از بعثت در ممالک ایران حکومت داشته اند و همچنین تاریخ اسلام به طور مختصر دوره خلفای راشدین، درباره ائمه اثنی عشر علیهم السلام، خلفای بنی

امیه و بنی عباس، خلفای اسماعیلیه مغرب و بعضی از سلاطین زمان اسلام پرداخته است اما همه این فصول خیلی مختصر بیان شده است. (گیلانی، ۱۳۵۲: ۶-۲۹) در فصول بعدی به دوره حکمرانان طبرستان و دوران حکومتشان و نیز به خاندانهای قدیمی مازندران در دوران شاه عباس پرداخته است.

طبقه بندی موضوعی کتاب تاریخ مازندران

یکی از بزرگترین تاریخ پژوهان تواریخ محلی معاصر، دکتر باستانی پاریزی، مثلث تاریخ را متشکل از سه ضلع زمان، مکان و انسان می‌داند. او معتقد است تواریخ بزرگ و عمومی مانند تاریخ طبری، ناسخ التواریخ و روضه الصفا، که حوادث را بر مبنای سال شمار منظم کرده‌اند، بیشتر بر عنصر زمان تکیه نموده‌اند و کتاب‌های شخصیت محور مانند تذکره‌ها و کتب رجالی بیشتر بر قهرمانان یعنی «انسان» انگشت گذاشته‌اند، اما سرانجام به کتاب‌هایی می‌رسیم مانند سفرنامه‌ها و تواریخ محلی که بر عنصر «مکان» چشم دوخته‌اند. «آنها عقیده دارند مکان رکن اعظم است و این آب و خاک است که مقتضیات سیاسی و امکان اجتماعی تحولات تاریخ را فراهم می‌کند و هم شخصیت‌ها و رجال را پرورش می‌دهد و می‌سازد،... تاریخ‌های محلی عقد فرید و در مکنون این رشته از تاریخ نگاری است». درباره امتیاز ویژه تواریخ محلی نیز از زبان او می‌شنویم «هرچه یک تاریخ، سرزمین کوچکتری را فراگیرد، امکان بیشتر دارد که در مسائل جزئی، دقیق‌تر و صحیح‌تر شود». به همین دلیل نکات ارزشمندی که معمولاً به چشم مورخان عمومی نمی‌آیند، در کتاب‌های تواریخ محلی یافت می‌شوند. این نکات ارجمند که جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی یک شهر یا منطقه را در برمی‌گیرند، برای پژوهشگران امروزی، بسیار قابل توجه است. به این دلیل که مورخ محلی مجال و حوصله بیشتری داشته است تا شهر و منطقه خود را زیر نگاه خویش گرفته و به ثبت و ضبط وقایع و مشاهدات خویش اقدام کند، اما مورخ عمومی که رفت‌وآمد پادشاهان و جنگ‌ها و روابط خارجی آنها را می‌دیده است، فرصتی برای درج آداب و رسوم مردم یا ثبت اوضاع اقتصادی و نرخ اجناس نداشته است (رجائی و دیگران، ۱۳۹۰: ۳۰). گیلانی نیز در تاریخ مازندران، به غیر از تاریخ سیاسی، به موضوعاتی دیگر نیز پرداخته است. که در ادامه به بررسی آنان می‌پردازیم.

موضوعات جغرافیایی

یکی از مباحثی که مولف تاریخ مازندران پرداخته، درباره حدود جغرافیای مناطق مختلف از جمله مازندران است. چنانکه پس از پایان تاریخ مختصر عالم به سراغ حدود جغرافیای مازندران رفته و در اینبار آورده است که «حد

غربی طبرستان قریه ملاط گیلان است و رای هوسم که اکنون به رودسر اشتها یافته و سامان شرقی دینارچار مازندران که اهالی آن دیار «دوتاچال» می خوانند، قریب به شهر سارویه واقع است. استندار بالتمام داخل طبرستان است. طبر «سپیدموله» باشد که عوام بید معلق گویند استان اضافتمکانی است مثل خرماستان و گلستان (گیلانی، ۱۳۵۲: ۲۹-۳۰). در ادامه به ذکر نمونه های دیگر از این موارد می پردازیم. یا در جای دیگر آورده است که «کوه چلاو که قریب به سمنان است» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۵۳). همچنین آورده است که: «در آن نواحی پازوار قریه ایست مابین بارفروشده و مشهدسر. و در قریه پازوار به زمان حکام سدی بود که او را میرعلی خان حسینی می گفتند» (همان: ۱۰۴). همچنین آورده است که: «اهلم، رستاق بلوکی است از بلوکات آمل در کنار ارش رود واقع و ارش رود سامان غربی مازندران و شرقی رستمدر است. سامان شرقی مازندران رودخانه کربند است که در کنار کلباد کاین می باشد. از اریشه رود تا کربندرود داخل مازندران است. این اهلم رستاق، ابا عن جد سادات و حکام میر بزرگی داشتند و دیگر حکام بدیشان گذاشته، طمعی نمی کردند.» (همان: ۱۰۵).

یکی از مسائل جغرافیایی که مطرح می کند، ریشه نامگذاری شهرها و علت نام شهرها است. چنانکه آورده است که «محمد بن حسن الاسفندیار لارجانی در تاریخ خود آورده که مازندران در مغرب است چنانکه در کتب متقدمین همه جا مازندران را در آن دیار نشان داده اند. این ولایت را موزاندرون گفته اند. موز نام کوهی است از چمن لار تا بالای همیشه. چون این دیار در اندرون کوه موز کاین است، «موزاندرون» گفته اند و به کثرت استعمال لفظ و طول مدت این نام از خواطر محو شده، مازندران می خوانند. همو می گوید که کوه و صحرا و دریای ولایت طبرستان و مازندران را فرش وادگر گفته اند. این نام منوچهر اطلاق کرد زیرا که فرش هامون و واد کوهستانی است] که در آن زراعت توان کرد و «گر» دریا را گویند. فرش وادگر نیز نویسند. جر معرب گر است (گیلانی، ۱۳۵۲: ۳۰).

به شهرسازی نیز اشاره کرده برای نمونه آورده است که «چون دابویه وفات یافت، پسرش اسپهبد فرخان که ملقب به ذو المناقب و بانی شهر سارویه است، به ملک نشست و باو نام نوکر خود را فرمود تا شهر ساری را در آنجا که دیه اوهر است بساز و ساکنان آن مقام که الیوم شهر آنجا واقع است، به او رشوت وافر دادند تا شهر را در این موضع بساخت و اسپهبد در آمل اقامت می نمود. چون بلده تمام شد و فرخان به تماشای آن رفت و خیانت به او معلوم شد او را گرفته در قریه «باواویجمن» از حلق آویخت. از این جهت نام آن دیه «باواویجمن» شد. عامه آن دیار «باوجمن» می گویند (گیلانی، ۱۳۵۲: ۳۳-۳۴).

موضوعات اجتماعی و فرهنگی

شیخعلی گیلانی از جمله مورخان است که به مسائل اجتماعی توجه داشته است و در کتاب وی، اطلاعات اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی وجود دارد. البته ذکر این نکته در اینجا لازم است که اشاره به مسائل اجتماعی و اقتصادی در کتاب گیلانی به معنای حضور اندیشه اجتماعی جدید در این اثر او نیست. زیرا با نگاهی تقلیل‌گرا نمی‌توان هر اشاره‌ای به اقتصاد یا اجتماع را اندیشه اجتماعی دانست. در واقع مراد ما بیشتر این است که این اثر به وضع اجتماعی و فرهنگی در مازندران اشاره دارد.

از موضوعات اجتماعی که در این کتاب، مولف بدان پرداخته شرح احوال فرمانروایان، بزرگان و اعیان مازندران است. وی این شرح حال را با جزئیات نقل می‌کند. برای نمونه (نک به گیلانی، ۱۳۵۲: ۹۱-۹۸). همچنین به صفات اخلاقی آنان نیز توجه می‌کرد چنانکه آورده «این میر ابراهیم مرد باسواد فضیلت دوست بود» (همان: ۱۰۵-۱۰۶). یا درباره شمس المعالی آورده است که «شمس المعالی در فقه حنفی تبحر کامل و تصانیف بسیار و از جمله خوشنویسان زمان» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۷۹).

همچنین به آداب و رسوم مردم نیز اشاره می‌کند چنانکه به این نکته اشاره می‌کند که مردم آنجا شتر ندیده بودند. و آورده «اهالی طبرستان و مازندران که تا آن وقت شتر ندیده بودند، مشاهده کردند. مگسی که گیلانیان «گاو مگس» و اهالی مازندران «سپیل» می‌گویند، بر شتران چسبیده، اشتران خود را بر درختان جنگل می‌زدند و هلاک می‌گشتند و در زمستان آن سال نیز برف عظیمی در طبرستان شده» (همان: ۶۶). همچنین برخی جای‌ها با زبان محلی مطالبش را بیان می‌دارد چنانکه «سید مرتضی که تیر خورد قریب به دروازه رسید، سید جمال الدین مرتضی تیر کاری زده، گفت «اوی بکش» یعنی بار دیگر بکش به لغت مازندرانی «اوی» بار دیگر را گویند. «(گیلانی، ۱۳۵۲: ۹۴).

همچنین گیلانی به «طاعون» و «وبا» اشاره می‌کند. «... فخر الدوله حسن بن رکن الدوله کیخسرو بر ملک نشسته، امیر مسعود سربدار در عهد او لشکر به مازندران آورد. در وقت بیرون رفتن در کوهستان رستم‌دار مقتول گشت و طاعونی شیوع یافته اکثر آل باوند مردند» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۵۱). در جای دیگر آورده «.. آنجا در کمال نکبت بود و در آن اوقات بدان نواحی وبای طاعون شیوع یافت.» (همان: ۹۹). همچنین به ساخت اماکن عمومی و رفاهی که توسط فرمانروان و شاهان بنا شده، اشاره می‌کند. چنانچه آورده که یکی از پادشاهان چنین گوید: «شهر و بازار و حمام ساخته‌ام که به اسم شما در اطراف بلاد شیوع یابد... به جهت شما شهر و بازار و کاروانسرا ساختم تا تجار و اهل حرف از هر دیار به شهر شما بیایند و توسعه در معاش شما به هم رسد و نام شما در اکناف عالم.» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۳۴).

همچنین به آداب و رسوم محلی اشاره می کند. به عنوان نمونه می آورد که «در گیلان کسی را سپهسالاری می دادند، نقاره می زدند. و در مازندران نقاره برای حکام می نواختند و به هر که چند دیه می دادند، کرنای رخصت بود که صبح و شام بنوازد» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۱۰۴). اشاره به جهل مردم نیز حاکی از توجه او به موضوعات اجتماعی است. «در عهد او مصقله بن هبیره شیبانی از جانب یزید بن معاویه علیه اللعنه لشکر به طبرستان آورده، مدت دو سال جنگ کرد و در کندسان کجور فوت شده، مدفون گشت. عمارت محقری بر قبرش ساخته اند عوام از روی جهل زیارت می کنند که از اصحاب پیغمبر است.» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۳۵)

همچنین به مراکز آموزش که در شهرها بوده است، اشاره کرده است. او بیان می کند که «علاء الدوله علی بن حسام الدوله اردشیر بعد از برادر به ملک رسید که امرای مغول معاونت کردند. در ۶۷۵ فوت شد. تاج الدوله یزدجرد بن شهریار بن اردشیر [به ملک] نشست. فی عهدش مازندران چنان آبادان شد که هفتاد مدرسه در آمل معمور گشت. وفاتش در سنه ۶۹۸» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۵۰). همچنین به ساختن مساجد نیز اشاره می کند. او آورده است که «از اعراب اول ابو الخصیب فرزددق که در فتح ولایت سعی بلیغ نموده بود، در ساری ساکن گشته، مسجد جامع ساخت. و پس از او خزیمه نامی والی گشته در جرجان بسیار کس را بکشت و بعد از دو سال فوت شد.» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۶۲). همچنین به نام منجمان اشاره می کند. «کوشیار منجم گیلانی دربار آل زیار...» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۷۸).

اشاره به امامزاده ها از دیگر مسائل است که در این کتاب مطرح است. «وقتی سید از دنیا رفت قبرش در شهر ساری، قریب به مزار امامزاده سلسله، قبه رفیعی برافراشته اند و مشهور است به گنبد میر زین العابدین عادل.» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۵۸)

اشاره به ظلم شاهان و فرمانروایان به مردم از دیگر مسائلی است که گیلانی در کتاب خود بدان پرداخته است. چنانکه آورده است که: «مازیار ولد او به جای پدر قرار گرفت. او بغایت ظالم بود. می گویند از تمیشه تا تنکابن همه جا بالای کوه را خندق زده، در هر نیم فرسنگی در دروازه های قرار داده، محافظان گماشته بود که بی رخصت او کسی نتواند در عراق رفت و خبر جور و ستم او به خلفا رسانید. خلفا بعضی از کسان خود در دیار طبرستان نگاه داشته بودند تا مازیار بر رعایا ستم نکند. گماشتگان هر چند عرضه داشت های مشتمل بر جفا و ستم مازیار در ری نزد شخصی می فرستادند تا وی در بغداد ارسال نماید، آن خائن عرضها را به مازیار می فرستاد و از او انعام وافر می یافت و مقرر بوده که خراج مازندران را به حاکم خراسان بدهند، تا او داخل خراج ولایت خود ساخته، به دار الخلافه واصل سازد.» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۶۳). در جای دیگر گفته «آن بدگوهر.. قریب بیست هزار تومان از اهالی مازندران گرفت که از بیم جان دادند» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۹۹). همچنی در جای دیگر ذکر کرده است که «از بارگاه خلافت، حسن بن مصعب را که برادرزاده طاهر ذو الیمینین بود، در مازندران فرستادند. عامه ولایت که از جور و ستم مازیار به ستوه آمده بودند، همراهی کرده، وی را گرفته، به دار الخلافه ارسال داشتند تا او و خیزر بن کاوس که مربی او بود، هردو کشته شدند و از خباثت طاهریه، محمد بن اوس حاکم طبرستان و مازندران شد و ظلم اولاد طاهر به جائی رسید که مردمان ولایت، ستم مازیار را عدالت می خواندند. ارباب و اعالی مازندران جمله مضطر گشته، نزد محمد بن ابراهیم ابن علی عبد الرحیم بن قاسم بن زید بن امام حسن علیه

السلام که ساکن کجور بود و مرد زاهد و عابد، رفته بر خروج ترغیب نمودند تا به معاونت او ولایت را از تصرف آل طاهر بیرون آورده، مرفه الحال گردند (گیلانی، ۱۳۵۲: ۶۴).

همچنین به عدالت شاهان نیز اشاره کرده است و آورده است که «پادوسبان سال ۴۰ هجری از افعال برادر خود دابویه بن گیل متنفر از مازندران به رویان رفته عدالت آغاز کرد» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۸۰). در جای دیگر گفته «عزالدوله هزار سپ بن فخر الدوله شهرنوش بن هزار سپ عاقل عادل و عالی همت بود (همان: ۸۲) استندار فخر الدوله نام آور بن شهرآگیم ملقب به شاه غازی عادل و شرع پرور بود (همان: ۸۲). نویسنده تاریخ مازندران خوانندگان را عبرت آموزی از تاریخ فرا می خواند چنانکه او آورده است که «چون در سنه ست و عشر و ستمائه چنگیز خان به عزم تسخیر ایران متوجه شد عیال و اطفال خوارزمشاهیه را به جهت پناه در مازندران آورده، به قلعه ایلال که اکنون قلعه اولاد می گویند، بردند. از این سبب سپاه مغول هجوم کرده، ولایات دار المرز خصوصا مازندران خراب شد و سلطان محمد خوارزمشاه خود نیز در قلعه جزیره آبسکون که قریب است به شهر تمشیه متحصن بود و لشکر مغول به محاصره اشتغال داشتند. تا بعد از دو سال تحصن همانجا فوت شده بود [در لباس خود] پیچیده دفن کردند که هفتاد خروار کوس و نقاره طلا و نقره بر درگه او نوبت می زدند و چهار صد هزار سوار، ملازم رکاب او بوده اند. «فَاغْتَبَرُوا یا اُولی الْأَبْصَارِ» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۵۰).

موضوعات اقتصادی

گیلانی در کتاب خود به موضوعات اقتصادی نیز اشار کرده است. برای نمونه آورده است که «سید زین العابدین بن سید کمال الدین که متخلص به «عادلی» بود والی گشته، از دیوان امیر حسن بیک آق قوینلو، مال الکارا به صد و بیست خروار ابریشم اجارت کرد.» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۵۷). همچنین آورده است که «محمد بن زید در غره جمیدی الاول احدی و سبعین و مأتین به آمل رفته، بی توقف به چالوس رفت و سید حسن را با لیشام دیلمی گرفته، بند از پای برداشت و فرمود که هر که یک صد دینار بدو داده باشد، به حکم شرع ثابت کرده، باز ستاند. بعد از ثبوت و اخذ دراهم، بند برنهاد، هر دو را به ساری فرستاد. و دیگر از این هردو، کسی نشان نیافت.» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۶۷).

مؤلفه های تاریخ نگاری گیلانی

قبل از پرداختن به بینش تاریخ نگاری گیلانی لازم است به طور مختصر به تاریخ نگاری دوره صفویه اشاره شود. اغلب تاریخ پژوهان بر این باورند که تاریخ نویسی عصر صفوی در امتداد تاریخ نگاری دوران تیموری قرار می گیرد، و اصولی که مورخان برپایه آن رویدادهای تاریخ را توصیف نموده اند میان آنها مشترک است. این اصول که اساس و اندیشه تاریخ نگاری را تشکیل می دهد، بر مفاهیمی چون قدرت و دین استوار بوده و برای مورخ نیز در تشریح وقایع

ضمن حفظ پیوند میان آن دو، شرح سلطنت و زندگی سیاسی پادشاه و کنشهای او در حراست از آن دو عنصر، بیشترین اهمیت را یافته است. این عقیده اگرچه واقعیتی غیرقابل انکار است، اما پیوند خاص آن با دوران تیموری تا اندازه‌ای غیر واقع‌بینانه به نظر می‌رسد. زیرا این خصوصیت تنها ویژگی تاریخ‌نویسی عصر تیموری نیست، بلکه پیش از آن دوره و حتی در نگاه عمومی‌تر در سنت تاریخ‌نگاری دوره اسلامی قابل ملاحظه و پیگیری است. اما این نگاه عمومی مانع از آن نیست که تاریخ‌نگاری ایران عهد اسلامی را در هر دوره تابعی از ارزشهای فکری، سیاسی و اعتقادی همان دوره بدانیم، و بر آن پایه مرز و هویت تاریخ‌نگاری هر دوره را جدا سازیم (بهرام نژاد، ۱۳۸۵: ۳۰۳-۳۰۴).

در چشم‌انداز کلی، تاریخ‌نگاری در دوره اسلامی به رغم تصادم با رویدادهای سهمگین همچون استیلای ترکان و مغولان و اثرات فرهنگی-فکری ناشی از آن به سمت و سوی گام برداشت که عناصر و مفاهیم ساختی آن، یعنی قدرت و دین خصوصیتی متناسب با تفکر و هویت فرهنگی جامعه ایرانی به دست آورد، و تاریخ‌نویس با به کارگیری بیشتر مفاهیم کهن ایرانی که در حوزه سیاست و فرهنگ اهمیت داشت، به تدریج جنبه‌های ایرانییت تاریخ‌نگاری را برجسته و استحکام بخشید (بهرام نژاد، ۱۳۸۵: ۳۰۴). از این نگاه در دوره صفوی با توجه به وقوع تحولات مهم سیاسی و مذهبی که به دنبال آن قلمرو ایرانی به انسجامی در خور اعتنا دست یافت، تاریخ‌نویسی نیز همانند بسیاری دیگر از اجزای فرهنگی جامعه در تعامل و همسویی با آنان قرار گرفت، و همان مفاهیم، بیش از گذشته ذهن مورخ را متوجه آن ساخت و به عنوان دست‌مایه‌های اصلی در تدوین عصر صفوی به کار بست. البته، بررسی دست‌نوشته‌های تاریخی نشان می‌دهد که تاریخ‌نویسی آن دوره از آغاز تا فرجام آن دولت، فرایند نسبتاً پر تحولی را پشت سر نهاده است. چنانکه می‌توان از این فرایند به حرکت از مرحله‌ای با کاربرد محدود در استفاده از مفاهیم کهن ایرانی به مرحله‌ای با استفاده فراگیر از آنها در تشریح قدرت، سیاست و باورهای فکری-مذهبی ایران زمین یاد نمود (بهرام نژاد، ۱۳۸۵: ۳۰۴). کتاب مورد گفت‌وگو در این بررسی، نمونه‌ای از تاریخ‌نگاری محلی در دوره صفویه است. که در ادامه بینش تاریخ‌نگاری مولف در کتاب تاریخ‌مازندران را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

مولفه ایران‌گرایی یا ملی مولف

مطالعات نشان می‌دهد که نخستین تواریخ محلی ایران مانند تاریخ بخارا، تاریخ سیستان و تاریخ بیهق در شرق ایران به نگارش درآمده و سپس در ایالات و ولایات دیگر ایران، این‌گونه تاریخ‌نویسی‌ها رایج شده است. به عقیده روزنتال، انگیزه اصلی نگارش تواریخ محلی شرق ایران «حب وطن» و «عشق به سرزمین بومی» بوده است. به گزارش السخاوی، ابو الحسین علی بن احمد سلامی از نخستین تاریخ‌نویسان محلی ایران و مؤلف کتاب اخبار ولای خراسان، با لحنی آکنده از افسوس، آگاهی از تاریخ و نگارش تاریخ ولایات خراسان را بر ارباب معرفت و علمای آن دیار

واجب می‌داند و عقیده دارد خراسانیان بیش از دیگران در حوادث و رویدادهای تاریخی نقش داشته‌اند، و همین ضروری می‌نماید که علما و اهل تاریخ آن دیار به خواندن تاریخ خراسان همت کنند و تأکید می‌کند که «هیچ چیز شرم‌آورتر از این نمی‌تواند باشد که در عین پرداختن به مطالعه اخبار دیگران، از اخبار دیار خود غفلت ورزند. این به آن ماند که واجبات را ترک کنند و مستحبات و نوافل را پی گیرند». بنابراین، از گفته سلامی چنین برمی‌آید که علاوه بر مسأله حب وطن، نشان دادن تلاشهای تاریخی خراسانیان و نیز برشمردن فضیلت و تقدم آنان، از انگیزه‌های مهم نگارش تواریخ محلی در شرق می‌تواند به شمار آید (نک به : عباس قدیمی قیداری، ۱۳۸۸: ۱۱۵).

در کنار این حب وطن و دوستداری زاد بوم که انگیزه مشترک و مایه اصلی نگارش تواریخ محلی ایران به شمار می‌رود، می‌توان به انگیزه‌های دیگری، چون احیای افتخارات محلی و ذکر فضایل زاد بوم که اینها نیز ناشی از همان دوستداری وطن بود و نیز برجسته کردن نقش اقوام و خاندانهای حکومتگر محلی در دل و بطن تاریخ ایران اشاره نمود. شاید مؤلف کتاب تاریخ مازندران در این اندیشه بود که برتری و فضیلت مازندران را در میان ایالات و کلیت تاریخ ایران برجسته نماید. چنانکه وقتی مولف ماجرای حمله اسکندر، داراب پادشاه ایران را کشت تصمیم گرفت که همه بزرگان را به قتل برساند ولی پیش از آن اشاره می‌کند وقتی اسکندر، داراب پادشاه ایران را کشت تصمیم گرفت که همه بزرگان را به قتل برساند ولی پیش از آن به ارسطو نامه نوشت و ارسطو او را زاینکار نهی کرد و بدو گفت « اشراف فارس به حسب و نسب خلاصهٔ ابنای آدم‌اند اگر آن زمره را بکشی، بجهت محافظت مملکت محتاج به فرقهٔ ادانی خواهی شد. » (گیلانی، ۱۳۵۲: ۳۰). در اینجا او نقش بزرگان ایرانی را برجسته می‌نماید. همچنین او ماجرای ابومسلم و علل کشته شدن وی را با جزئیات بیان می‌دارد که همدلی نویسنده با ابومسلم خراسانی به عنوان یک ایرانی را نشان می‌دهد (گیلانی، ۱۳۵۲: ۳۷-۴۱).

همچنین حب او به سرزمنش در جای دیگر خود را نشان می‌دهد چنانکه او در جایی یکی از اسپهبدان مردم مازندران را گردآورده و به آنان می‌گوید «شما را از خوردنی‌ها و لباسهایی که ساکنان بلاد عراق و فارس و آذربایجان به کار می‌برند، بهرمنند کردم» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۳۴) پاسخی از جانب یکی از بزرگان مازندران مطرح می‌کند که حاکی از حس ملی مولف است او می‌گوید « این ملبوسات ولایت کتانهای لغوری و شالهای آنجا و دیگر اقمشه که شعرافان از ابریشم می‌بافته‌اند و مرغهای مثنی و گوسفند و مسکه و زعفران و برنج و شکر و خربوزه و هندوانه و از هرگونه اثمار و آچار که همه از این ولایت می‌خرند، به نظر گذرانیده گفت «آفتاب دولت و سلطنت پادشاه تابنده و پاینده باد. اینها تمام از این ولایت به هم می‌رسد که هیچ چیز نه از عراق و فارس و آذربایجان آورده‌اند. ابنای آدم را زیاده از این از ماکول و مشروب و ملبوس به چه کار می‌آید. هرچه ساکنان بلاد بدان محتاجند که از جاها برایشان بیارند، ما در میان جنگل و روستا داریم» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۳۵).

آوردن ضرب المثل‌های محلی و لهجه محلی یکی دیگر از نشانه‌های حب او به سرزمینش است. برای نمونه او آورده است که «چون برخی از اهالی و اعالی مازندران در طغیان با اسکندر شیخی همراهی کرده بودند، امیر تیمور فرمود تا درختان جنگل مازندران را به ارة دوسر بریدند. چنانکه تا حال مازندرانیان از حاکم بیگانه ستمی که دیدند می‌گویند «دنیا به تمر بنا نسته که مازندران را دوسرها ره هونیابی» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۵۶). یکی از اطافیان سید مرتضی نزد وی

رفت و گفت «خدواندگاری این پستک را به من می باید داد. وی نیز به آقا عماد هزل زبانی می کرد و گفت «کینگه ده تنادیمیه» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۹۳).

مولفه گرایشات شیعی مولف

گرایشات شیعی مولف در کتابش پیداست چنانکه آورده است که «کیومرث بن بیستون نذر کرده بود اگر از زندان رها شود، در رواج مذهب اثنی عشری بکوشم لاجرم اهالی رستمدر را که تا اون موقع سنی مذهب بودند به مذهب حق در آورده بدان دیار تشیع فاش شد» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۸۵). همچنین مولف زمانی که تاریخ آل بویه را شرح می دهد به اقدامات آنان که حاکی از شیعه بودن این فرمانروایان است اشاره می کند. چنانکه آورده است که «خلیفه بجهت او و برادرانش خلعت و القاب فرستاد. علی ملقب به عماد الدوله و احمد به معز الدوله و حسن به رکن الدوله گردیدند. از برادران، معز الدوله را به کرمان و رکن الدوله را به ری فرستاد و خود در شیراز نشست. بعد از فتح کرمان، معز الدوله در بغداد امیر الامرا شد و خراج به کسی نمی دادند و تشیع در عهد ایشان سمت شیوع یافت. معز الدوله در بغداد فرمود که لعن اصحاب ثلاثه چنانکه نامزبور نبود، در مساجد و بقاع نگاشتند. بدین طریق عبارت عربی که لعن بر آنکس که فدک را از فاطمه غصب نمود بر آنکه عباس را داخل شورا نکرد و آنکه اخراج ابو ذر نمود و نام معاویه را صریح مذکور و مسطور ساختند. اهل سواد خوانده، دانستند که فدک را ابو بکر بازگرفته، عباس را عمر داخل شورا ساخت و ابو ذر را عثمان اخراج کرد. و حال معاویه ظاهر بود.» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۷۶). همچنین مولف به جنبش سربداران اشاره می کند و می آورد که «برخی سید قوام الدین را پسر سید عز الدین سوقندی گفته اند که مرید شیخ عزیز جوری بوده. در سبزواری، خواجه علی مؤید سربدار که پادشاه شیعه پاک اعتقاد بود، از سیرت شیخان جوری کما ینبغی واقف گشته، جمله این طبقه را که معاصرش بودند، به قتل آورده و در سبزواری خانقاه شیخ عزیز جوری و شیخ خلیفه را میرز مسجد جامع شهر که خود برآورده بود ساخت. سید عز الدین بعد از این قضیه [در] اختفا به مازندران آمده، در قریه دابویه مقیم گشت» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۵۴).

مولفه همدلی مولف با حکومت صفوی

از واژه های که مورخ به کار برده می توان به همدلی او با حکومت صفوی پی برد. چنانکه او از پادشاهان صفوی با عنوان، «شاه جنت مکان» یاد می کند. همچنین هنگامی که شاه صفوی یکی از حکمرانان محلی مازندران را نابود می کند. مواضع او کاملاً همدلانه با حکومت صفوی است. چنانکه درباره جلال الدین یکی از این حکمرانان آورده است. «آن بدگوهر.. قریب بیست هزار تومان از اهالی مازندران گرفت که از بیم جان دادند» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۹۹) و از او چنین یاد

می کند: « عنقریب ملک ملحد به لعنت رفته» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۱۰۰). بعد از اینکه او نزد شاه صفوی رفته و تسلیم شد، مولف این گونه می گوید «شاه جنت مکانی او را در شیراز به قلعه اشکنون فرستاد» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۹۹).

همچنین پس از آن نویسنده می آورده که: «شاه دین پناه پس از قید جلال الدین مازندران را خاصه خود کرده وزارت آن ولایت به خلاصه نیک ذاتان ایران، آقا محمد ابهری که مستوفی فرهاد خان بود، تعلق گرفت و وزارت گیلانات به وزیر فرهاد خان که میرزا محمد شفیع بود متعلق شد و بعد از دو سال وزارت مازندران نیز علاوه تصدی گیلانات شده...» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۱۰۰).

نتیجه گیری

موضوع این پژوهش شناخت تاریخ نگاری محلی ایران عصر صفوی با پایه مطالعه تاریخ نگاری ملاشیخعلی در کتاب تاریخ مازندران است. نگارنده برای فهم این موضوع پس از نگاهی به تاریخ نگاری محلی ایران و مازندران و زندگی و زمانه شیخعلی گیلانی از یکسو به طبقه بندی موضوعات کتاب پرداخته و از سوی دیگر مولفه های تاریخ نگاری مولف کتاب را مورد مطالعه قرار داد.

نتایج این پژوهش نشان می دهد که مورخین محلی به دلیل محدودیت حیطه جغرافیایی حوزه بررسی خود، فرصت بیشتری در اختیار داشتند که در جزئیات و وجوه مختلف دقیق شده، تصویری شفاف تر از موضوع نوشتار خود ارائه دهند. از سوی دیگر زندگی در محیط جغرافیایی مورد مطالعه، به آنها این امکان را می دهد که بتوانند بر روی هر پدیده ای که توجه آنها را جلب می نماید، به دقت نظر افکنده و به ثبت و ضبط آن اقدام نمایند. از این رو شیخعلی گیلانی در تاریخ مازندران افزون بر ارائه آگاهی های سودمند از اوضاع سیاسی و نظامی حکومت های محلی مازندران و درگیری های آنان با شاهان صفوی، خواسته یا ناخواسته اطلاعات مفیدی دیگری نیز به دست می دهد. این آگاهی ها در سه بخش جغرافیایی، اجتماعی و فرهنگی و نیز اقتصادی مورد بررسی قرار گرفت. در بخش جغرافیایی، گیلانی به موضوعاتی همچون موقعیت شهرها و قریه ها، ساخت شهرها و علت نامگذاری توجه کرده است. در بخش اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی به موضوعاتی چون شرح حال افراد، آداب و رسوم محلی، ساخت مدارس و مساجد و ضرب مثل های محلی، خراج و درآمد مناطق پرداخته است. همچنین از اندیشه های تاریخ نگاری وی می توان به بینش ایران گرایی یا ملی اشاره کرد که حب وطن و دوستداری زاد بوم، احیای افتخارات محلی و ذکر فضایل سرزمینش را می توان در جای های مختلف کتاب تاریخ مازندران دید. همچنین، با توجه به بکارگیری واژگان مثبت و جانبدارانه در مورد شیعیان، حکومت های شیعی و پادشاهی صفوی، می توان به بینش شیعی و همدلی شیخعلی گیلانی با حکومت صفوی پی برد.

منابع

- آزند، یعقوب (۱۳۸۰)، سیری در تاریخ نگاری محلی ایران، مجله کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۴۴ و ۴۵، صص ۴۸-۵۱.
- بهرام نژاد، محسن (۱۳۸۵)، « شرحی بر زندگانی مورخ و اثری گمنام از دوران شاه صفی»، آینه میراث، ش ۳۲، صص ۲۹۳-۳۲۳.
- خیر اندیش، عبدالرسول (۱۳۸۰)، «صورت شناسی تاریخ های محلی»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۴۶ و ۴۷، صص ۳-۳۱.
- رازنهان، محمد حسن و سهیلا نعیمی (۱۳۹۴)، «پیامدهای سیاست شاه عباس در براندازی حکومت شیعی آل کیا در گیلان»، شماره ۵۰، صص ۲۲۱-۲۴۴.
- رجائی، عبدالمهدی و مرتضی نورائی (۱۳۹۰)، «تنوع موضوعات در تاریخ نگاری محلی؛ دوره تحقیق قاجار (۱۳۴۴ - ۱۲۱۰ ق/ ۱۹۲۶ - ۱۷۹۶ م)» پژوهش های تاریخی، ش ۱۲، صص ۵۱-۷۲.
- رجائی، عبدالمهدی، چلونگر، محمدعلی، نورائی، مرتضی (۱۳۹۰)، «تاریخ نگاری محلی عصر قاجار و مؤلفه های آن»، تاریخ و فرهنگ، ش ۸۶، صص ۲۹-۵۲.
- شبان، رحیم (۱۳۹۱)، «سیری بر تاریخ نگاری محلی و بررسی یک جنبش محلی»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۶۸، صص ۵۴-۵۹.
- قدیمی قیداری، عباس (۱۳۸۸)، «تاریخ نگاری محلی کردستان و ظهور نخستین تاریخ نگار زن در ایران»، پژوهش های تاریخی، شماره ۱، صص ۱۱۳-۱۲۸.
- قنوات، عبد الرحیم (۱۳۸۸)، «نقش جغرافیا در تولید آثار تاریخی»، ایام ویژه تاریخ معاصر، ش ۵۴.
- گیلانی، شیخعلی (۱۳۵۲)، تاریخ مازندران، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.